

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: دارشانا نارایانان
برگردان: بیژن دادخواه
۱۸ دسمبر ۲۰۲۳

شبه علم خطرناک یووال نوح هراری

انگیزه‌های هراری شاید مشخص نباشند؛ اما تصویری که او از زیست‌شناسی ارائه می‌دهد (و پیش‌بینی‌هایش درباره آینده) تابع ایدئولوژی رایج در میان تکنولوژیست‌های سیلیکون‌ولی است – کسانی چون لری پیج، بیل گیتس، ایلان ماسک و دیگران. این افراد ممکن است درباره اینکه آیا الگوریتم‌ها ما را نجات خواهند داد یا نابود خواهند کرد، عقاید مختلفی داشته باشند. اما همه آنها، بدون استثناء، به قدرت متعالی رایانش دیجیتال ایمان دارند. «ما بسوی وضعیتی پیش می‌رویم که در آن هوش مصنوعی بمراتب از انسانها باهوش‌تر است و زمان آن بعقیده من کمتر از پنج سال دیگر فرا خواهد رسید.» اینها گفته‌های ایلان ماسک بود در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز در سال ۲۰۲۰. ماسک اشتباه می‌کند.

مقدمه:

در جهان معاصر با پیشرفت علوم مثبت و سلب مرجعیت از فلسفه در حوزه‌های مختلف شناخت از سوئی، و فراگیر شدن رسانه‌های ارتباط جمعی در سایه پیشرفت‌های تکنولوژیک سرمایه‌داری از سوی دیگر، فلسفه (و عرصه اندیشه بطور کلی) – بیش از هر دورانی در تاریخ بشر – بدل به بازار مکاره‌ای شده است که فروشندگان «فرزانه» رسته روشنفکران در حجره‌های رنگارنگ آن گرد می‌آیند تا کالاهای بنجل دست چندم خود را عرضه کنند. بتناوب در میان این قوم دوره‌گرد پیامبرانی ظهور می‌کنند که با انداز از آخرالزمانی قریب‌الوقوع و یا بشارت به زندگی جاودانی در پیش رو پیروانی برای خود دست و پا می‌کنند – هر یک بشکلی، اما همگی متفق‌القول مدعی‌اند به الوهیت «حقیقت غایی» واصل شده‌اند و شاه‌کلید کلان‌ترین (و جزئی‌ترین) مسائل جهان هستی را در جیب کت و شلوار خود دارند. گرچه پرواضح است که در علم هیچ راه شاهانه‌ای وجود ندارد و مسلم است که چنین پیامبرانی – که از خاک تولید کالائی تعمیپافته «مبعوث شده‌اند» – جز شارلاتان‌هایی کذاب نیستند، با اینهمه، همین پیامبران کذابند که در پرتو انوار زرین سکه‌های اربابان و پادشاهان بازار شعور سرهم‌بندی‌شده بورژوازی را سر و شکل می‌دهند. متاع ایدئولوژیک آنان – از این رهگذر – جزئی از «فرهنگ عامه» می‌شود و به این ترتیب به نیرویی مادی در خدمت خدای سرمایه بدل می‌گردد. و خطر واقعی آنان هم از همینجا ناشی می‌شود، و نه از فصاحت و بلاغت آياتشان.

یووال نوح هراری یکی از اخیرترین نمونه‌های این قماش است. در ابتدای کتاب پرفروش او، انسان خردمند: تاریخ مختصر بشر، این توضیحات درباره نویسنده کتاب آمده است: «دکتر یووال نوح هراری از دانشگاه آکسفورد دکترای تاریخ دارد و در حال حاضر در دانشگاه عبری اورشلیم تاریخ جهان تدریس می‌کند. تحقیقات او بر سؤالات فراگیری تمرکز دارند: چه رابطه‌ای میان تاریخ و زیست‌شناسی وجود دارد؟ آیا عدالتی در تاریخ هست؟ آیا انسانها با افشای حقایق تاریخی خوشبخت‌تر شده‌اند؟ ۶۵۰۰۰ نفر برای آموزش آنلاین هراری، تاریخچه حیات بشر، ثبت نام کرده‌اند. انسان خردمند پرفروش‌ترین کتاب در جهان است و به بیش از سی زبان دنیا ترجمه شده است.» محتوای کتاب عبارت است از معجون درهم‌جوشی از انبوه فکت‌های (شبه) علمی در حوزه‌های متنوع شناخت و اندیشه بشری با چاشنی فانته‌های موهوم درباره گذشته و آینده – که ردای فاخر فلسفه تاریخ بر تن کرده است. این البته یک قرن و اندی پس از تکوین رهیافت علمی تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) یک نابهنگامی زمخت به نظر می‌رسد، اما این موضوع مانع از آن نشده – و بلکه در این مورد بخصوص دقیقاً همین سبب گردیده است – که هراری به یکی از پیامبران محبوب بورژوازی بدل شود و او را بر سر دست از این استودیو به آن استودیو ببرند تا ماهرانه به ایفای نقش بپردازد و با نمایش کراماتی چند بر صفحات جادویی تلویزیون‌ها و تلفن‌های «هوشمند» خلق‌الله را متحیر ساخته به آنان بقبولاند که رقابت فردی و تنازع بر سر بقا از ازل یگانه اصل و اساس طبیعت و تاریخ بوده است. ترجمه فارسی کتاب هراری در مدت یک سال پس از انتشار (۱۳۹۶) دست کم به چاپ دوازدهم رسید. از آن زمان به بعد و تا همین امروز نسخه‌های افست «زیرزمینی» انسان خردمند، در کنار انواع کتابهای زرد روانشناسی موفقیت و عرفان پست‌مدرن، رمانهای عامه‌پسند، سینو‌هه، دو قرن سکوت، نبرد من آدولف هیتلر و البته خودآموزهای برنامه‌نویسی و زبان انگلیسی، سر هر چهارراه و در بساط هر دستفروشی پیدا می‌شود. و بدین ترتیب باید گفت به جزئی از «فرهنگ عامه» طبقه متوسط ایرانی بدل شده است.

این موضوع از مدتها پیش رو کردن دست این پیامبر کلاهبردار را ضروری می‌نمود. تا اینکه حدود یک ماه پیش و در بحبوحه نبرد فلسطین بی‌بی‌سی فارسی بسراغ هراری رفت تا بمدد وی برای چهره کریه ماشین کشتار صهیونیستی صورتکی «فرهخته» بتراشد و سیمهای خاردار زنگزده پادگان را با گلهای پلاستیکی صورتی‌رنگی بزک کند: «یووال نوح هراری یکی از اندیشمندان بنام جهان در حال حاضر است. نویسنده کتابهای متعدد تاریخی با نگرش فلسفی. کتابهای پرفروش او انسان خردمند و ۲۱ درس برای قرن ۲۱ از او چهره‌ای ساخته که در جهان شناخته شده است. او یک همجنس‌گرای ساکن اسرائیل است و در سالهای اخیر بشدت منتقد سیاستهای نتانیاهو در این کشور بوده. او درباره آنچه بر کشورش، خاورمیانه، و در واقع کل جهان می‌گذرد چه نگاهی دارد؟» فارغ از پاسخ‌های قابل پیش‌بینی هراری، نفس آن مصاحبه ما را بر آن داشت که اکنون زمانی مناسب برای پرداختن به افاضات مرشد فرزانه، دکتر یووال نوح هراری، است.

مقاله خانم دارشانا نارایانان، زیست‌شناس تکاملی، در نقد هراری نوشته‌ای باارزش است که با برشمردن شماری از خطاهای اساسی هراری خط بطلانی بر ادعاهای بظاهر علمی او می‌کشد. اگرچه نارایانان در کل توجه چندانی به جنبه‌های تاریخی کتابهای هراری و (فقدان) نظریه تاریخ نزد او ندارد و بیشتر از منظر زیست‌شناسی و تکامل به نقد افکار و ایده‌های وی می‌پردازد، با این حال مقاله او می‌تواند مدخلی مناسب برای ورود به بحثی جامع‌تر حول کتاب انسان خردمند در آینده باشد. نویسنده مارکسیست نیست و همه مواضع او الزاماً مورد تأیید ما نیستند، اما با این حال وفاداری به وجدان علمی او را به مرزهای دیدگاه مارکسیستی (دیالکتیک ماتریالیستی) نزدیک کرده است. در دورانی

که انواع نوماتوسیانسیم و نوداروینسیم اجتماعی چهارچوب‌های عمومی ایدئولوژی مسلط را ترسیم می‌کنند، این عبارات او شایان توجهند: «تربیت به طبیعت شکل می‌دهد و طبیعت به تربیت.» و شاید از همین روست که نقد جدی دارشانا با سکوت کامل پیامبر دروغین و تمام دستگاه رسانه ای مبلغ او روبرو شده است. و البته جای تعجب ندارد. در پایان لازم به ذکر است که قبلاً [ترجمه دیگری](#) از مقاله حاضر توسط پرنیان برهانی انجام و در سایت وینش منتشر شده که گزیده و ناقص است و در جاهایی از دقت کافی برخوردار نیست. بهمین سبب تصمیم گرفتیم مقاله را جهت انتشار از نو ترجمه کنیم. در رابطه با نقل‌قول‌های مقاله از کتاب انسان خردمند تا آنجا که مقدور بود از (نسخه افست) چاپ دوازدهم ترجمه فارسی اثر (نیک گرگین، فرهنگ نشر نو، ۱۳۹۷) استفاده شد.

بیژن دادخواه

دسمبر ۲۰۲۳

شبه علم خطرناک یووال نوح هراری

چنانچه ویدئوهای یووال نوح هراری، نویسنده کتاب بسیار پر فروش **انسان خردمند: تاریخ مختصر بشر**، را تماشا کنید، خواهید دید که حیرت‌انگیزترین سوالات از او پرسیده می‌شود.

«فکر می‌کنید صد سال دیگر هنوز هم شاد بودن بر ایمان اهمیت دارد؟» — روزنامه‌نگار کانادایی استیو پایکین، در برنامه [«بحث روز با استیو پایکین»](#)

«آیا کاری که من انجام می‌دهم هنوز موضوعیت دارد؟ و چگونه مهیای آینده‌ام شوم؟» — یک [دانشجوی](#) زبان در دانشگاه آنتورپ

«در انتهای کتاب *انسان خردمند* شما گفته‌اید که ما باید این سؤال را از خود بپرسیم که «چه خواسته‌هایی خواهیم داشت؟» خب، شما فکر می‌کنید باید چه خواسته‌هایی داشته باشیم؟» — یکی از مخاطبان [«گفتگوهای TED»](#)، ناسیونالیسم در مقابل گلوبالیسم: مرزبندی سیاسی جدید

«شما از کسانی هستید که مشق *ویپاسانا* (نوعی مراقبه - م.) می‌کنند. آیا این امر به شما کمک می‌کند تا به چم *راستین* نزدیک‌تر شوید؟ آیا این آنجایی است که به چم *راستین* نزدیک‌تر می‌شوید؟» — مدیر [نشست هند امروز ۲۰۱۸](#)

خلق و خوی هراری در چنین تعاملاتی ملایم و حتی محجوبانه است. گاهی با خوش‌قلبی عنوان می‌کند که از قدرت غیب‌گویی برخوردار نیست، سپس در چشم بهم زدن به سؤال طرح شده با چنان اتوریته و مرجعیتی پاسخ می‌دهد که آدم در شگفت می‌شود که نکند حقیقتاً از غیب خبر دارد. هراری در جواب پایکین گفت که صد سال دیگر به احتمال فراوان انسان‌ها ناپدید می‌شوند و سکنه زمین را موجودات بسیار متفاوتی مانند سایبورگ‌ها و هوش مصنوعی تشکیل خواهند داد، و پیش‌بینی اینکه «چنان موجوداتی دارای چه نوع حیات عاطفی یا روانی خواهند بود» دشوار است. به دانشجو توصیه کرد در کارش تنوع ایجاد کند، چرا که بازار کار سال ۲۰۴۰ بسیار بی‌ثبات خواهد بود. در کنفرانس TED اعلام کرد که باید «بخوایم حقیقت را بدانیم». هراری در نشست هند امروز، بدون آنکه از پوچی پرسش طرح شده خنده‌اش بگیرد، گفت: «من مشق ویپاسانا می‌کنم تا واقعیت را واضح تر ببینم.» لحظاتی بعد اضافه کرد: «اگر من نتوانم واقعیت نفس کشیدن خودم را بمدت ۱۰ ثانیه مشاهده کنم، چطور می‌توانم به مشاهده واقعیت نظام ژئوپلیتیک امیدوار باشم؟»

چنانچه هنوز مشوش و نگران نشده‌اید، این را در نظر بگیرید که در میان پیروان هراری شماری از قدرتمندترین افراد جهان وجود دارند، و آنها همچون شاهان باستانی که نزد هاتقان خود می‌رفتند به بارگاه او می‌آیند. مارک زاکبرگ از او پرسید: «بشریت به واسطه فناوری یکپارچه‌تر می‌شود یا تکه پاره‌تر؟» مدیر اجرایی صندوق بین‌المللی پول پرسید که آیا پزشکان در آینده به درآمد پایه همگانی وابسته خواهند بود؟ مدیر عامل اکسل اسپرینگر، یکی از بزرگترین بنگاه‌های انتشاراتی اروپا، از هراری سؤال کرد که ناشران برای موفقیت در دنیای دیجیتال چه کار باید بکنند؟ مصاحبه‌کننده‌ای از طرف سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) از او پرسید که کووید چه تأثیری بر همکاری‌های علمی بین‌المللی خواهد داشت؟ این اشخاص مرجعیت خود را بنفع احکام نیم‌بند هراری زیر سؤال بردند. آن هم برای کسی که در هیچ یک از آن حوزه‌ها تخصص ندارد، بلکه مورخی است که از بسیاری جهات یک کلاهبردار است – بیشتر از همه در رابطه با علم.

زمانه سختی است، و همه ما به دنبال پاسخ به سؤالاتی هستیم که بمعنای واقعی مسأله مرگ و زندگی اند. آیا بشر از امواج آتی بیماری‌های همه‌گیر و تغییرات آب‌وهوایی جان سالم بدر خواهد برد؟ آیا ژن‌های ما کلید فهم همه چیز درباره ما را در خود دارند؟ فناوری ما را نجات خواهد داد یا نابود خواهد کرد؟ آرزوی داشتن مرشدی حکیم – پیامبری که جسورانه از این شاخه به آن شاخه می‌پرد تا پاسخ‌هایی ساده، خواندنی و محکم فراهم کند، و همه را در قالب داستان‌هایی جذاب در هم آمیزد – قابل فهم است. اما آیا این آرزو واقع‌گرایانه است؟

این موضوع مرا می‌ترساند که برای بسیاری این پرسش نامربوط است. کتاب *پرفروش هراری، انسان خردمند*، سرگذشت جامع گونه انسانی است – از سرآغازهای پست ما بعنوان میمون تا آینده‌ای که در آن الگوریتم‌هایی می‌نویسیم که ما را از مقام خود خلع کرده تحت سلطه درمی‌آورند. کتاب *انسان خردمند* در سال ۲۰۱۴ به زبان انگلیسی منتشر شد و تا سال ۲۰۱۹ به بیش از پنجاه زبان ترجمه شده و سیزده میلیون نسخه از آن بفروش رفت. پرزیدنت باراک اوباما سال ۲۰۱۶ در مصاحبه‌ای با سی‌ان‌ان این کتاب را پیشنهاد کرد و گفت که کتاب *انسان خردمند* همانند اهرام ثلاثه «چشم‌اندازی» از تمدن خارق‌العاده بشر به او داده است. هراری در ادامه دو کتاب *پرفروش دیگر* منتشر کرده است – *انسان خداگونه: تاریخ مختصر آینده (۲۰۱۷)*، و *۲۱ درس برای قرن بیست و یکم (۲۰۱۸)*. از این سه عنوان روی هم رفته بیش از ۲۳ میلیون نسخه در سراسر جهان بفروش رسید. هراری که زینت‌بخش سن‌های نمایش اقصی نقاط عالم است و با هر سخنرانی صدها هزار دلار به جیب می‌زند، می‌تواند ادعا کند پرفردارترین روشنفکر جهان است.

هراری ما را مسحور کرده است؛ نه با قدرت حق‌گویی یا دانش خود، که با توان قصه‌گویی‌اش. من بعنوان یک دانشمند بر این امر واقفم که بیان مسائل پیچیده در قالب داستانی جذاب و دقیق چقدر دشوار است. این را هم می‌دانم که چه مواقعی علم به پای حس‌گرایی قربانی می‌شود. یووال نوح هراری همان چیزی است که من «عالم‌نمای عوام‌فریب» (science populist) می‌نامم (جردن پترسون، روان‌شناس بالینی و گروهی یوتیوبی کانادایی نمونه دیگری است). عالم‌نمایان عوام‌فریب داستان‌سرایان با استعدادی اند که با زبانی ساده و بلحاظ عاطفی‌گیرا به دور «حقایق» علمی قصه‌هایی احساسی می‌بافند. روایت‌های آنها عمدتاً عاری از ظرافت یا شک و تردیدند؛ این امر به آنها هاله‌ای کاذب از مرجعیت می‌بخشد و پیامشان را حتی بیشتر متقاعد کننده می‌سازد. عالم‌نمایان عوام‌فریب مانند هم‌تایان سیاسی خود منبع اطلاعات نادرست هستند. مسائل کاذبی را پیش می‌کشند و طوری وانمود می‌کنند که پاسخ آن مسائل در جیب آنهاست. آنان به این واقفند که قصه اگر خوب نقل شود می‌تواند چقدر اغواکننده باشد – بی‌وقفه به دنبال

گسترش دایره مخاطبان خود هستند، و ککشان نمی‌گذرد که علم دستمایه قرار گرفته در اثر شهوت آنها برای شهرت و اعتبار کژدیسه شده است.

در این دوره و زمانه قصه‌گویی خوب بیشتر از همیشه ضروری اما در عین حال خطرناک است، بویژه وقتی پای علم در میان است. علم به تصمیمات پزشکی، زیست‌محیطی، قانونی، و دیگر تصمیمات حوزه عمومی، و همچنین به نظرات شخصی ما در رابطه با اینکه مراقب چه چیزی باشیم و زندگی خود را در چه مسیری پیش ببریم، شکل می‌دهد. فعالیت‌های اجتماعی و فردی مهمی به این بستگی دارند که جهان پیرامونمان را بنحو احسن بشناسیم – اکنون که کرونا چون طاعون در همه خانه‌ها را می‌زند، و با مصائب عظیم‌تری که با تغییرات اقلیمی از راه خواهد رسید، این امر بیش از هر زمانی صادق است.

موقع آن رسیده که پیامبر عوامفریب و دیگرانی را که از قماش او هستند، مورد مذاقه جدی قرار دهیم.

شاید عجیب به نظر برسد، اما آثار یووال هراری بلحاظ همخوانی با واقعیات کمتر از جانب دانشوران یا بنگاه‌های عمده انتشاراتی اعتبارسنجی شده است. استاد مشاور خود هراری، پروفیسور استیون گان از آکسفورد – که در پژوهش «تاریخچه نظامی رنسانس: جنگ، تاریخ و هویت، ۱۴۵۰-۱۶۰۰» راهنمای هراری بوده – به موضوع تکان‌دهنده‌ای اقرار کرده است: اینکه شاگرد سابق او اساساً ترتیبی داده تا فرایند راستی‌آزمایی را دور بزند. در پرونده ویزه هراری در نیویورکر در سال ۲۰۲۰، گان بر این باور است که هراری – بویژه با کتاب *انسان خردمند* – «با گفتن اینکه «بیا بید سؤالاتی آنقدر بزرگ بپرسم که هیچ‌کس نتواند بگوید این یا آن بخش جزئی به نظرش غلط است» از نقد کارشناسانه «جسته است» ... هیچ‌کس کارشناس معنای همه چیز یا تاریخ همگان در بازه‌ای طولانی نیست [همه‌چیز را همگان دانند و همگان هنوز از مادر نزاییده‌اند].»

با این حال، سعی کردم *انسان خردمند* را راستی‌آزمایی کنم – کتابی که همه چیز از آن شروع شد. با همکاری‌ام در انجمن علوم اعصاب و زیست‌شناسی تکاملی مشورت کردم و متوجه شدم خطاهای هراری متعدد و اساسی‌اند، و نمی‌توان همچون ایراداتی جزئی از آنها چشم پوشید. با آنکه *انسان خردمند* بعنوان کتاب غیرداستانی فروخته می‌شود، شماری از روایت‌های هراری بیشتر رنگ و بوی قصه و حکایت دارند تا واقعیت – و این مشخصه یک عالم‌نمای عوامفریب است.

در بخش اول کتاب با عنوان «انقلاب شناختی»، هراری راجع به جهش گونه انسان به رأس زنجیره غذایی و پریدن از روی، مثلاً، شیرها می‌نویسد:

«برترین حیوانات شکارگر زمین موجودات باعظمتی هستند. میلیون‌ها سال برتری موجب شده است سرشار از اعتماد بنفس باشند. در مقابل، انسان خردمند بیشتر به دیکتاتورهای کشورهای پیژری (banana republic) شبیه است. ما که تا گذشته‌ای نه‌چندان دور یکی از توسری‌خورهای علفزارهای استوایی بودیم، پر از ترس و نگرانی درباره موقعیت خود هستیم و همین ما را دوچندان بی‌رحم و خطرناک می‌کند.»

هراری نتیجه می‌گیرد که «انبوه فجایع تاریخی، از جنگ‌های خونین گرفته تا فجایع زیست‌بومی، پیامدهای این جهش پرشتاب بوده است.»

بعنوان یک زیست‌شناس تکاملی باید بگویم که این عبارات خیلی عصبانی‌ام می‌کند. دقیقاً چه چیزی باعث اعتماد بنفس یک شیر می‌شود؟ غرشی بلند؟ دسته‌ای از شیرهای ماده؟ پنجه کشیدنی پرصلابت؟ آیا نتیجه‌گیری هراری بر اساس مشاهدات میدانی است یا آزمایشاتی در یک آزمایشگاه؟ (متن کتاب او حاوی هیچ گونه سرنخی درباره این منابع

نیست.) آیا اضطراب و نگرانی واقعاً موجب قساوت و بی‌رحمی آدمها می‌شود؟ آیا هراری ادعا می‌کند چنانچه ما برای رسیدن به رأس زنجیره غذایی حوصله به خرج می‌دادیم، سیاره ما شاهد جنگ‌ها یا تغییرات اقلیمی دست‌ساز بشر نمی‌بود؟

این عبارات او صحنه‌هایی از شیرشاه را تداعی می‌کند - آنجا که موفاسای فرهمند به افق دوردست نگاه می‌کند و به سیمبا می‌گوید هر آنچه پرتو خورشید بر آن می‌تابد در قلمرو پادشاهی اوست. داستان‌سرایی هراری خوش رنگ و لعاب و جذاب، اما از علم تهی است.

اکنون بحث زبان را در نظر بگیرید. هراری ادعا می‌کند که «[بسیاری از] حیوانات، از جمله همه گونه‌های میمون‌ها و انسان‌نماها، زبان آوایی دارند.»

من بمدت یک دهه به مطالعه ارتباطات آوایی در مارموس‌ها، گونه‌ای از پخ‌بینیان یا میمون‌های برّ جدید، مشغول بوده‌ام. (گاهی ارتباط آنها با من شامل پاشیدن ادرار به ستم می‌شد.) در انستیتوی علوم اعصاب پرینستون، جایی که دکترایم را گرفتم، به مطالعه این موضوع پر داختم که رفتار آوایی چگونه و به چه نحو از برهم‌کنش پدیده‌های تکاملی، رشد و نمو، عصبی و بیومکانیکی پدید می‌آید. حاصل کار ما بر این جزم خط بطلان کشید که گویا ارتباطات میمون‌ها (برخلاف ارتباطات انسانها) از قبل در کدهای ژنتیک یا عصبی برنامه‌ریزی شده است. در حقیقت، ما کشف کردیم که بچه میمون‌ها به شیوه‌ای مشابه بچه آدمیزاد با کمک والدینشان «حرف زدن» را یاد می‌گیرند.

با اینهمه، برغم همه تشابهات میمون‌ها با انسانها، نمی‌توان گفت میمون‌ها دارای «زبان» هستند. زبان یک نظام نشانگانی قاعده‌مند است که در آن نشانه‌ها (واژه‌ها، جملات، تصاویر و غیره) به آدمها، جاها، رویدادها، و روابطی در جهان [واقعی] اشاره دارند - اما همچنین نشانه‌های دیگری درون همان نظام را تداعی می‌کنند و به آنها ارجاع می‌دهند (مثلاً واژه‌هایی که دیگر واژه‌ها را تعریف می‌کنند). بانگ خطر میمون‌ها، و آواز پرندگان و وال‌ها، می‌تواند اطلاعاتی را منتقل کند؛ اما ما - همانطور که ارنست کاسپرر فیلسوف آلمانی گفته است - در «بعد جدیدی از واقعیت» زندگی می‌کنیم که بواسطه در اختیار داشتن یک نظام نشانگانی ممکن شده است.

دانشمندان ممکن است درباره چگونگی به وجود آمدن زبان نظریات مختلفی داشته باشند، اما همه - از زبان‌شناسانی همچون نوام چامسکی و استیون پینکر گرفته تا کسانی چون مایکل توماسلو و آصف غضنفر که متخصص ارتباطات نخستین‌سانان هستند - بر این امر توافق دارند که، اگرچه مقدمات و پیش‌نیازهای زیستی زبان را می‌توان در حیوانات دیگر نیز یافت، اما زبان مختص و منحصر به انسانهاست. این اصل و قاعده‌ای کلی است که در کلاس‌های زیست‌شناسی دوره لیسانس سراسر جهان درس داده می‌شود، و با یک جستجوی ساده اینترنتی هم می‌توان به آن رسید. همکاران دانشگاهی من نیز با هراری مشکل دارند. زیست‌شناس یالمار تورسن معتقد است ادعای هراری مبنی بر اینکه شامپانزه‌ها «با هم شکار می‌کنند و شانه به شانه با عنترها، یوزپلنگ‌ها و شامپانزه‌های دشمن می‌جنگند» نمی‌تواند صحیح باشد چرا که یوزپلنگ‌ها و شامپانزه‌ها در مناطق یکسانی از آفریقا زندگی نمی‌کنند. تروسون می‌گوید «هراری احتمالاً یوزپلنگ را با پلنگ اشتباه گرفته است.»

شاید دانستن جزئیات تفاوت‌های پلنگ و یوزپلنگ چندان مهم نباشد. بالاخره هراری نویسنده داستان انسانهاست. اما دامنه خطاهای او متأسفانه به گونه ما نیز تسری می‌یابد. در فصلی از کتاب انسان خردمند تحت عنوان «صلح در زمان ما» هراری مثال وائورانی‌های اکوادور را بکار می‌گیرد تا نتیجه بگیرد که از نظر تاریخی «کاهش خشونت تا حد زیادی نتیجه عروج دولت‌ها بوده است.» هراری به ما می‌گوید وائورانی‌ها به این علت خشونت می‌ورزند که «در دل جنگل‌های آمازون، بدون وجود ارتش و پلیس و زندان زندگی می‌کنند.» راست است که وائورانی‌ها زمانی یکی از

بالاترین نرخ‌های قتل در جهان را داشتند، اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ در [صلح و آرامش](#) نسبی زندگی کرده‌اند. من با آندرس اسمولکا متخصص ژنتیک گیاهان صحبت کردم، کسی که اتفاقاً در سال ۲۰۱۵ مدتی را با وائورانی‌ها گذرانده است. اسمولکا گزارش داد که قانون اکوادور در اعماق جنگل اعمال نمی‌شود و خود وائورانی‌ها هیچ پلیس و زندانی ندارند. او گفت: «چنانچه نیزه‌پرانی آنان همچنان سبب نگرانی می‌بود، حتماً چیزی درباره‌اش می‌شنیدم. من بعنوان داوطلب یک پروژه اکو-توریسم آنجا بودم، پس قاعدتاً امنیت مهمانان امر بسیار مهمی بشمار می‌رفت.» هراری اینجا یک نمونه بغایت سست و ضعیف را بکار می‌گیرد تا برای ضرورت وجود دولت پلیسی خشن و آشکارا نژادپرست ما توجیهی بترشد.

این جزئیات ممکن است بی‌اهمیت و نامربوط به نظر برسند، اما هر یک خشت پوسیده‌ای است در آنچه هراری به‌دروغ بعنوان یک فونداسیون گزندناپذیر ارائه می‌کند. اگر یک مطالعه سرسری چنین فهرست بلندی از خطاهای اساسی کتاب بدست می‌دهد، بی‌تردید یک بررسی دقیق‌تر به بطلان تمام‌عیار آن خواهد انجامید.

هراری اغلب اوقات فقط در حال توصیف گذشته نیست؛ او پیشگویی‌هایی هم راجع به آینده بشریت می‌نماید. البته هر کسی می‌تواند درباره آینده نوع بشر گمانه‌زنی کند. اما مهم است بدانیم که آیا این حدسیات با واقعیات جور در می‌آیند یا نه، بویژه اگر گوینده آنها شخص متنفدی باشد و آرای او بر تصمیمات نخبگان اثر بگذارد – که هراری چنین است. پیش‌بینی‌های غلط پیامدهای واقعی دارند. چنین پیش‌بینی‌هایی ممکن است والدین امیدوار را گمراه کنند و به این باور اشتباه برسانند که مهندسی ژنتیک اوتیسم را ریشه‌کن خواهد کرد، ممکن است باعث شوند مقادیر هنگفتی پول صرف پروژه‌های بی‌سرانجام گردد، و یا ما را در مقابل خطراتی چون همه‌گیری بطرز اسفباری تدارک ندیده و تجهیز نشده بگذارند.

و این است آنچه هراری سال ۲۰۱۷ در کتاب *انسان خداگونه: تاریخ مختصر آینده* درباره همه‌گیری‌ها می‌گوید: «پس در مبارزه علیه بلایایی چون ایدز و ابولا کفه ترازو بنفع بشریت سنگینی می‌کند. ... بنابراین احتمالاً اپیدمی‌های بزرگ در آینده تنها در صورتی نوع بشر را به مخاطره خواهند انداخت که خود بشر آنها را خلق کند تا در خدمت قسمی ایدئولوژی ظالمانه بکار گیرد. دورانی که بشر در مقابل اپیدمی‌های طبیعی درمانده و بیچاره بود احتمالاً بسر رسیده است. اما ممکن است دلمان برای آن دوران تنگ شود.»

کاش اینطور بود. در عوض، طبق [آمار رسمی](#) بیش از ۶ میلیون تن از هموعان ما در اثر کووید جان خود را از دست داده‌اند. بعضی تخمین‌ها حاکی از آنند که شمار واقعی جانباختگان بین ۱۲ تا ۲۲ میلیون نفر است. و ما چه باور داشته باشیم SARS-CoV-2 – ویروس مسبب همه‌گیری – منشاء طبیعی بیواسطه داشته، چه بر این عقیده باشیم که از طریق مؤسسه ویروس‌شناسی ووهان درز پیدا کرده، همگی می‌توانیم در این امر توافق داشته باشیم که همه‌گیری «در خدمت قسمی ایدئولوژی ظالمانه» ایجاد نشده است.

هراری نمی‌توانست از این بیشتر بر خطا باشد؛ با اینهمه، او همچون عالم‌نمای عوام‌فریبی که کارش را خوب بلد است، طی دوره همه‌گیری در برنامه‌های متعدد تلویزیونی حاضر شد و به ارائه نظرات بظاهر کارشناسی خود ادامه داد. هراری روی آنتن شبکه [NPR](#) رفت و در این باره حرف زد که «چگونه می‌توان هم با همه‌گیری مقابله کرد و هم با بحران اقتصادی ناشی از آن.» در [برنامه کریستین امانیور](#) شرکت کرد تا به «پرسش‌هایی کلیدی که شیوع ویروس کرونا پیش کشیده» بپردازد. سپس به برنامه [Newsnight](#) بی‌بی‌سی رفت و «چشم‌اندازی تاریخی در رابطه با ویروس کرونا» ارائه کرد. در [یادگست سام هریس](#) ردای دیگری به تن کرد و از «اثرات آتی» کووید گفت. هراری همچنین

فرصت پیدا کرد در [ایرنیشنال](#) با صادق صبا به گفتگو بنشینید، در مجموعه نشست‌های مجازی ایندیا تودی با موضوع کرونا شرکت کند، و بر صفحه تلویزیون کانالهای خبری پرشمار [دیگری](#) در سراسر جهان ظاهر شود.

هراری فرصت را غنیمت شمرد و با تبلیغ یک بحران کاذب – این هم از صفات بارز عالم‌نمایان عوام‌فریب است – [هشدارهای هراس‌انگیزی](#) درباره «نظارت زیرپوستی» داد (که مسلماً موضوعی نگران‌کننده است): «بعنوان یک آزمون فکری، حکومتی فرضی را در نظر بگیرید که از تمام شهروندان خود می‌خواهد دستبندی بیومتریک به دست ببندند که دمای بدن و ضربان قلب را در تمام مدت شبانه‌روز رصد می‌کند.» بگفته او جنبه مثبت قضیه این است که حکومت بطور بالقوه می‌تواند از این اطلاعات بهره بگیرد تا اپیدمی را در عرض چند روز متوقف سازد. اما جنبه منفی بزرگ هراری آن است که این کار سامانه نظارتی پیشرفته‌ای در اختیار حکومت می‌گذارد، چراکه «اگر کسی قادر باشد دمای بدن، فشار خون و ضربان قلب ما را حین تماشای یک کلیپ ویدئویی رصد کند، همچنین می‌تواند بفهمد چه چیزی خنده بر لب ما می‌آورد، چه چیز ما را به گریه می‌اندازد، و چه چیز ما را واقعاً عصبانی می‌کند.»

عواطف انسانی، و ابراز احساسات ما، بدرجه زیادی ذهنی و متغیرند. تفاوت‌های فرهنگی و فردی در شیوه تفسیر حسیات وجود دارد. بدون اطلاعات زمینه‌ای و از روی معیارهای فیزیولوژیک صرف نمی‌توان به عواطف و احساسات انسان پی برد (یک دشمن قدیمی، یک عاشق نورسیده، و یک فنان قهوه همگی می‌توانند قلب انسان را به تپش بیاندازند). این امر حتی در صورتی که علاوه بر دمای بدن، فشار خون و ضربان قلب، معیارهای فیزیولوژیک بیشتری بررسی شود نیز [صادق است](#). حتی چنانچه حرکات صورت هم رصد شود باز صادق است. دانشمندی چون لیزا فلدمن برت روانشناس کشف کرده‌اند که – خلاف باور دیرینه – حتی عواطفی مانند اندوه و خشم نیز [جهانشمول نیستند](#). فلدمن برت توضیح می‌دهد که «حرکات صورت معنای عاطفی ذاتی و نهادینه‌ای ندارند که بشود همچون کلمات روی کاغذ آنها را خواند.» بهمین سبب است که ما [نتوانسته‌ایم](#) سامانه‌های تکنولوژیکی بسازیم که قادر باشند به احساس من و شما در یک لحظه معین پی ببرند (و بهمین سبب شاید هرگز نتوانیم چنین سامانه‌های همه‌چیز-خوان همه‌چیز-دانی بسازیم).

ادعاهای هراری بلحاظ علمی نامعتبرند، اما نمی‌توان بسادگی از کنارشان گذشت. همانطور که همکار عصب‌شناسم احمد الهادی می‌گوید، «ما در یک جام جم دیجیتال (digital panopticon) زندگی می‌کنیم.» شرکت‌ها و حکومت‌ها پیوسته ما را رصد می‌کنند. اگر بگذاریم امثال هراری به ما بقبولانند که فناوری‌های نظارتی قادرند «ما را بسیار بهتر از خودمان بشناسند»، در خطر آنیم که اجازه دهیم الگوریتم‌ها ذهن ما را مسخر خود سازند. و این امر تبعات وحشتناکی در جهان واقعی دارد؛ تصور کنید تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه کسی استخدام شود یا چه کسی ممکن است خطر امنیتی ایجاد کند، بر مبنای حکمت‌گذاری یک الگوریتم انجام شود.

گمانه‌زنی‌های هراری همه جا مبتنی بر درکی ضعیف از علم است. مثلاً پیش‌بینی‌های او درباره آینده بیولوژیک ما بر اساس دیدگاهی ژن-محور نسبت به تکامل شکل گرفته‌اند – شیوه تفکری که بواسطه اشخاصی مانند او که وجهه‌ای عمومی دارند (متأسفانه) بر گفتمان عامه مردم مسلط شده است. این قسم تقلیل‌گرایی دیدگاهی ساده‌انگارانه نسبت به واقعیت ارائه می‌دهد، و از آن بدتر، به قلمرو خطرناک اصلاح نژادی درمی‌غلند.

هراری در فصل آخر *انسان خردمند* می‌نویسد:

«... وجود نئاندرتال‌ها در اطراف ما می‌تواند مفید باشد. بسیاری از صاحبان صنایع خوشحال می‌شوند که به یک نئاندرتال حقوق بدهند تا کارهای حقیر دو انسان خردمند را انجام دهد.»

اما چرا به نئاندرتال‌ها بسنده کنیم؟] چرا بر سر میز طراحی خدا بازنگردیم و یک انسان خردمند بهتر طراحی نکنیم؟ توانایی‌ها و نیازها و امیال انسان خردمند پایه‌ای ژنتیک دارد و ژنوم او پیچیده‌تر از موش‌های آبی و موش معمولی نیست. (ژنوم موش شامل ۵/۲ میلیارد و ژنوم انسان خردمند شامل ۹/۲ میلیارد باز نوکلئوتیدی (nucleobase) است – یعنی ژنوم انسان خردمند فقط ۱۴ درصد بزرگتر است). ... اگر مهندسی ژنتیک می‌تواند موش نابغه درست کند، چرا انسان نابغه درست نکند؟ اگر می‌تواند موش‌های آبی تک‌همسر به وجود آورد، چرا انسانها را بگونه‌ای طراحی نکند که به همسرشان وفادار باشند؟»

حقیقتاً می‌توانست مایهٔ تسلّی خاطر باشد چنانچه مهندسی ژنتیک عصبی جادویی بود – که به مختصر اشاره‌ای فاحشگان را به همسران وفادار، و همگان را به اینشتین بدل می‌کرد. قضیه متأسفانه به این شکل نیست. مثلاً فرض کنید می‌خواهیم به یک گونهٔ خشونت‌پرهیز تبدیل شویم. دانشمندان دریافته‌اند که فعالیت پایین ژن منوآمین اکسیداز A (بطور اختصاری MAO-A) با رفتار تهاجمی و حمله‌های خشونت‌آمیز مربوط است – اما در صورتی که وسوسه شویم «بر سر میز طراحی خدا بازگردیم و انسان خردمند بهتری طراحی کنیم» (که بعقیدهٔ هراری به این کار قادریم)، در آن صورت، باید بدانیم که نه همهٔ کسانی که فعالیت آنزیم MAO-A در بدنشان پایین است خشونت‌طلبند، و نه همهٔ آنهايي که فعالیت آنزیم MAO-A در بدنشان بالاست خشونت‌گریزند. آدمهایی که در محیط‌های آزارگرانه بزرگ می‌شوند، فارغ از اینکه ژن‌های آنان به چه ترتیب است، اغلب حالتی تهاجمی و خشن پیدا می‌کنند. سطح بالای فعالیت MAO-A می‌تواند شخص را از دچار شدن به چنین سرنوشتی بازدارد، اما این امری مسلم نیست. در سمت مقابل، کودکانی که در محیط‌های صمیمی و حمایت‌گرانه رشد می‌کنند، حتی کسانی هم که فعالیت MAO-A آنها پایین است غالباً سالم و بانشاط بار می‌آیند.

ژن‌های ما عروسک‌گردانان ما نیستند که با کشیدن نخ درست در زمان مناسب پیشامدهایی را که سازندهٔ ما هستند کنترل کنند. هراری وقتی دربارهٔ تغییر دادن فیزیولوژی انسان می‌نویسد، یا از «مهندسی» انسانها برای آنکه وفادار یا باهوش باشند، مکانیسم‌های غیر-ژنتیک فراوان شکل دهندهٔ ما را نادیده می‌گیرد.

بعنوان مثال، حتی چیزی بظاهر چنان فطری و مادرزادی چون فیزیولوژی ما – سلول‌هایی که تقسیم می‌شوند، حرکت می‌کنند، تقدیر خود را رقم می‌زنند، و در بافت‌ها و اندام‌ها سازمان می‌یابند – فقط حاصل مهندسی ژن‌ها نیست. در دههٔ ۱۹۸۰ دانشمند جی. ال. مارکس یکسری آزمایش روی قورباغهٔ پنج‌پای (Xenopus – قورباغه‌ای آبی بومی آفریقای پایین صحرا) انجام داد و دریافت که رویدادهای زیست‌فیزیکی پیش پا افتادهٔ «دنیوی» (همچون واکنش‌های شیمیایی در سلول‌ها، فشارهای مکانیکی درون و روی سلول‌ها، و گرانش) می‌توانند باعث روشن و خاموش شدن ژن‌ها بشوند و به این ترتیب سرنوشت سلول را تعیین کنند. او نتیجه گرفت که بدن حیوانات نتیجهٔ رقصی مرکب و پیچیده، ولی در عین حال ظریف، بین ژن‌ها از یک سو و رویدادهای متغیّر فیزیکی و محیطی از سوی دیگر است.

حسن چشایی و ذائقه را در نظر بگیرید. آدم ممکن است با خواندن مطالب امثال هراری فکر کند رفتار نوزاد انسان منحصراً تحت سلطهٔ ژن‌های اوست، چرا که نوزادان تقریباً از «تربیتی» برخوردار نبوده‌اند و فاقد هرگونه «صفات اکتسابی» اند. اما تحقیقات نشان می‌دهد کودکان شش ماههٔ زبانی که در سه ماههٔ آخر بارداری خود آب هویج زیادی نوشیده‌اند، بیشتر از کودکان دیگر از نخودچی با طعم هویج لذت برده‌اند. این کودکان طعم هویج را دوست دارند اما نه بخاطر ژن‌های «هویج-دوستی». وقتی مادران (نسبی یا رضاعی) به کودکان خود شیر می‌دهند، طعم غذاهایی که خورده‌اند در شیر پستانشان منعکس می‌شود، و کودکان آنها رفته‌رفته بسمت چنین غذاهایی تمایل پیدا می‌کنند. کودکان ذائقهٔ غذایی خود را از رفتار مادرانشان «به ارث می‌برند».

نسل‌های متمادی به تازه مادران کره‌ای گفته شده تا می‌توانند سوپ جلبک دریایی بخورند، و زنان چینی بلافاصله پس از زایمان خوراک پای خوک با زنجبیل و سرکه می‌پزند. کودکان کره‌ای و چینی می‌توانند ذائقه‌های خاص فرهنگی را به ارث برند، بی‌آنکه نیازی به ژن‌های «زنجبیل-خوار» یا «سرکه-خواه» داشته باشند.

ما در این دنیای مدرن، فارغ از اینکه کجا زندگی می‌کنیم، قندهای فرآوری‌شده مصرف می‌کنیم. یک رژیم غذایی طولانی مدت حاوی قند زیاد می‌تواند به الگوهای تغذیه نابهنجار و چاقی مفرط منجر شود. دانشمندان با استفاده از نمونه حیوانی مکانیسمی مولکولی را که این امر در اثر آن روی می‌دهد کشف کرده‌اند. رژیم‌های غذایی حاوی قند زیاد یک ترکیب پروتئینی به نام PRC2.1 را فعال می‌کنند، که بنوبه خود بیان ژن را برای برنامه‌ریزی مجدد اعصاب چشایی و کاهش مزه شیرینی ساماندهی کرده، و حیوانات را در الگوهای ناسازگار تغذیه حبس می‌نماید. اینجا عادات غذایی بیان ژن را تغییر می‌دهند - نمونه‌ای از «بازبرنامه‌ریزی فراژنتیک» (epigenetic reprogramming) - که به انتخاب‌های غذایی ناسالم می‌انجامد.

تربیت به طبیعت شکل می‌دهد و طبیعت به تربیت. این یک دوگانگی نیست؛ بیشتر شبیه یک نوار موبیوس است. واقعیت اینکه «توانایی‌ها، نیازها و امیال انسانهای خردمند» چگونه به وجود می‌آیند از آنچه هراری تصویر می‌کند بسیار بیچیده‌تر (و در عین حال ظریف‌تر!) است.

متخصصان ژنتیک ایوا یابلونکا و مارتین جی. لمب این موضوع را در کتاب تکامل در چهار بعد به بهترین نحو بیان کرده‌اند:

«این ایده که برای ماجراجویی، بیماری قلبی، چاقی، دینداری، همجنسگرایی، خجالت، حماقت، یا هر جنبه دیگری از ذهن یا بدن ژنی خاص وجود داشته باشد، در اصول گفتمان ژنتیک جایی ندارد. با اینکه تعداد زیادی روانپزشک، زیست‌شیمیدان، و دانشمند دیگر که هیچکدام متخصص ژنتیک نیستند (و با این حال با سهولت قابل توجهی درباره موضوعات علم ژنتیک اظهار نظر می‌کنند) هنوز هم از زبان کهنه «ژن‌ها بمثابة عوامل سببی ساده» استفاده می‌کنند، و به مخاطبان خود وعده ارائه راه‌حل‌های سریع به همه انواع مسائل را می‌دهند - با اینهمه - این اشخاص هیچ نیستند مگر تبلیغاتچی‌هایی که باید در دانش یا انگیزه‌هایشان تردید کرد.»

انگیزه‌های هراری شاید مشخص نباشند؛ اما تصویری که او از زیست‌شناسی ارائه می‌دهد (و پیش‌بینی‌هایش درباره آینده) تابع ایدئولوژی رایج در میان تکنولوژیست‌های سیلیکون‌ولی است - کسانی چون لری پیج، بیل گیتس، ایلان ماسک و دیگران. این افراد ممکن است درباره اینکه آیا الگوریتم‌ها ما را نجات خواهند داد یا نابود خواهند کرد، عقاید مختلفی داشته باشند. اما همه آنها، بدون استثناء، به قدرت متعالی رایانش دیجیتال ایمان دارند. «ما بسوی وضعیتی پیش می‌رویم که در آن هوش مصنوعی بمراتب از انسانها باهوش‌تر است و زمان آن بعقیده من کمتر از پنج سال دیگر فرا خواهد رسید.» اینها گفته‌های ایلان ماسک بود در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز در سال ۲۰۲۰. ماسک اشتباه می‌کند. الگوریتم‌ها نه همه مشاغل ما را از دستمان در می‌آورند، نه بر جهان حکم خواهند راند، و نه به این زودیا کار نسل بشر را یکسره خواهند کرد (گیریم اصلاً چنین چیزی ممکن باشد). فرانسوا شوله متخصص هوش مصنوعی درباره امکان دستیابی الگوریتم‌ها به خودفرمانی شناختی می‌گوید «امروز و تا آینده قابل پیش‌بینی، این موضوع تنها دستمایه قصه‌های تخیلی شبه‌علمی بوده و خواهد بود.» هراری عوامفریب با تکرار روایت‌های سیلیکون‌ولی - یک بار دیگر - بحران کاذبی را پیش می‌کشد. بدتر از آن، او توجه ما را از خطرات واقعی الگوریتم‌ها و قدرت فائده صنعت تکنولوژی منحرف می‌سازد.

هراری در فصل پایانی کتاب *انسان خداگونه* از مذهبی جدید، «مذهب دیتا»، حرف می‌زند. پیروان این مذهب – که او آنان را «دیتائیسیت» می‌نامد – کل گیتی را همچون جریان داده‌ها تصور می‌کنند. آنها هر اندامگان (ارگانیسم) را یک پردازشگر زیست‌شیمیایی دیتا می‌بینند، و معتقدند «رسالت کیهانی» بشریت خلق پردازشگر دیتای همه‌چیز-دان قادر متعالی است که ما را بهتر از خودمان خواهد فهمید. هراری پیش‌بینی می‌کند که نتیجه منطقی این حماسه آن خواهد بود که الگوریتم‌ها بر تمام جنبه‌های زندگی ما حاکم خواهند شد – آنها تصمیم خواهند گرفت ما با چه کسی ازدواج کنیم، بدنال چه مشاغلی باشیم، و چگونه بر ما حکومت شود. (همانطور که می‌توانید حدس بزنید، سیلیکون‌ولی قطب مذهب دیتا است.)

هراری با تفسیر نظرات دیتائیسیت‌ها عنوان می‌کند که «انسان خردمند یک الگوریتم منسوخ است».

«بالاخره، مزیت انسانها نسبت به مرغها چیست؟ فقط یک چیز: اینکه اطلاعات در انسانها تحت الگوهای بسیار مرکب‌تر و پیچیده‌تر از مورد مرغها جریان پیدا می‌کند. انسانها داده بیشتری جذب می‌کنند، و با بکارگیری الگوریتم‌هایی بهتر آن را پردازش می‌کنند. بسیار خوب، اگر قادر بودیم سیستم پردازش داده‌ای بسازیم که حتی بیشتر از آدمیزاد داده جذب کند، و حتی کارآمدتر آن را پردازش نماید، در آن صورت آیا چنان سیستمی دقیقاً به همان نحو که انسان بر مرغ تفوق دارد، بر انسان برتری خواهد داشت؟»

اما انسان نه یک مرغ آراسته است، و نه حتی از همه جهات نسبت به مرغ برتری دارد. در واقع، مرغها قادرند نسبت به انسانها «داده» بیشتری جذب کنند» و «آن را بهتر پردازش کنند» – دستکم در حوزه بینایی. شبکیه چشم انسان دارای سلول‌های عصبی نورگیر حساس به طول‌موج‌های قرمز، آبی و سبز است. شبکیه چشم مرغ علاوه بر اینها، سلولهای مخروطی برای طول‌موج‌های بنفش (شامل مقداری فرابنفش) دارد، و دارای گیرنده‌های مخصوصی است که می‌توانند به شبکیه کمک کنند مسیر حرکت را بهتر دنبال کند. مغز مرغها جهاز لازم برای پردازش همه این اطلاعات اضافی را دارد. جهان تصویری مرغها چیزی شبیه یک فیلم فانتزی پر زرق و برق با رنگهای تند و اغراق‌آمیز است که حتی تصور آن نیز برای ما ناممکن است. منظور در اینجا آن نیست که مرغ بهتر از انسان باشد – این یک مسابقه نیست – بلکه مقصود این است که مرغها بنحو منحصر بفردی «مرغ» هستند همانطور که ما بنحو منحصر بفردی «انسان» هستیم.

نه مرغها و نه انسانها الگوریتم صرف نیستند. مغزهای ما بدنی دارند، و آن بدن در دنیایی واقع شده است. رفتارهای ما بموجب فعالیت‌های دنیوی و بدنی ما تکوین پیدا می‌کنند. ما موجودات زنده کارمان تنها این نیست که جریانهای داده محیطمان را جذب و پردازش کنیم؛ ما پیوسته در حال دگرگون‌سازی و خلق محیط خود – و یکدیگر – هستیم، فرآیندی که در زیست‌شناسی تکاملی «ساختِ کُنم» (یا آشیان – niche construction) نامیده می‌شود. وقتی سگ آبی سدی بر روی یک رودخانه می‌سازد، برکه‌ای ایجاد می‌کند، و تمام موجودات زنده دیگر اکنون ناچارند در دنیایی با برکه‌ای در آن زندگی کنند. سگهای آبی می‌توانند تالاب‌هایی ایجاد کنند که تا قرن‌ها باقی بمانند، و به این ترتیب «فشار انتخابی» را که نسل‌های بعدی ایشان در معرض آن قرار می‌گیرند تغییر می‌دهند، و بالقوه موجب چرخش و تغییر جهتی در روند تکاملی می‌شوند. انسان خردمند انعطاف بی‌مانندی دارد؛ ما توانایی خارق‌العاده‌ای برای تطبیق با محیطمان، و همچنین دستکاری آن داریم. فعالیتهای زیستی ما صرفاً ما را از الگوریتمها متمایز نمی‌کنند؛ آنها پیش‌بینی دقیق رفتارهای اجتماعی ما را برای الگوریتمها تقریباً غیرممکن می‌سازند – اینکه عاشق چه کسی خواهیم شد، در شغل آتی خود چقدر خوب عمل خواهیم کرد، یا اینکه آیا در شرف ارتکاب جرمی هستیم یا نه.

هراری مراقب است ردای کاتب عینی که به تن کرده است از روی دوشش نیافتد. او به خود سختی می‌دهد تا به ما بگوید که جهان‌بینی دیتانیستی‌ها را بیان می‌کند، و نه جهان‌بینی خودش را. اما بعد کار بسیار مودیان‌های انجام می‌دهد. می‌گوید بینش دیتانیستی «ممکن است مثل یک اندیشه پرت عجیب و غریب به نظر برسد، اما درواقع این دیدگاه همین حالا هم بر بیشتر مؤسسات علمی حکمفرماست.» هراری با قطعی و غایی اعلام کردن جهان‌بینی دیتانیستی (که «بر بیشتر مؤسسات علمی حکمفرماست»)، به ما می‌گوید این یک حقیقت «عینی» است که انسانها چیزی جز الگوریتم نیستند، و حرکت ما بسوی کهنگی و نسخ – بعنوان پذیرندگان منفعل تصمیم‌های گرفته شده توسط الگوریتم‌های بهتر – اجتناب‌ناپذیر است، زیرا این امر از اساس به انسانیت ما گره خورده است. با نگاه به پاورقی که هراری در تأیید این حکم کلی آورده، متوجه می‌شویم از چهار کتابی که او به آنها ارجاع می‌دهد، سه کتاب به قلم کسانی نوشته شده که دانشمند نیستند – یک مدیر روابط عمومی حوزه موسیقی، یک طالع‌بین، و یک ناشر مجله.

هیچ چیز از پیش مقدر شده‌ای راجع به سرنوشت بشر در کار نیست. پایه‌های استقلال و خودآیینی ما در حال سست شدنند، اما نه بسبب کارمای کیهانی، بلکه بخاطر یک مدل اقتصادی جدید که توسط گوگل اختراع شد و فیسبوک آن را تکمیل کرد – شکلی از سرمایه‌داری که راهی برای دستکاری کردن ما با هدف کسب درآمد پیدا کرده است. شوشانا زوبف، دانشمند علوم اجتماعی، این مدل اقتصادی را «سرمایه‌داری نظارتی» نامیده است. شرکت‌های سرمایه‌داری نظارتی – گوگل، فیسبوک، آمازون، مایکروسافت و دیگران – پلتفرم‌های دیجیتالی می‌سازند که ما بطور روزافزونی برای زندگی، کار و بازی به آنها تکیه می‌کنیم. آنها فعالیت‌های آنلاین ما را با جزئیاتی خیره‌کننده رصد می‌کنند و از اطلاعات جمع‌آوری شده برای تأثیرگذاری بر رفتارهای ما استفاده می‌کنند تا سود خود را حداکثر سازند. بعنوان یک پیامد جنبی، پلتفرم‌های دیجیتال این شرکت‌ها به ایجاد اتاق‌های پژواکی یاری رسانده‌اند که به گرایش وسیع به انکار تغییرات اقلیمی، تشکیک در علم، و قطبی شدن سیاسی منجر شده است. زوبف با نام بردن از دشمن و توصیف آن بعنوان اختراع انسانها – و نه یک واقعیت طبیعی یا وضعیت اجتناب‌ناپذیر تکنولوژیکی – راهی برای مبارزه با آن به ما نشان می‌دهد. همانطور که می‌توانید حدس بزنید، زوبف، برخلاف هراری، سوگلی سیلیکون‌ولی نیست.

هراری در اکتبر ۲۰۲۱ جلد دوم اقتباس گرافیکی انسان خردمند را منتشر کرد. قرار است در گام بعدی انسان خردمند ویژه کودکان منتشر شود، پروژه تجربه سابعدهی Sapiens Live راه‌اندازی شود، و یک سریال تلویزیونی اقتباس شده از انسان خردمند در فصل‌های متعدد روی آنتن برود. پیامبر عوامفریب ما در جستجوی پیروان جدید – و بمدد آنان، فتح قله‌های مرتفع‌تر شهرت و اعتبار – خستگی نمی‌شناسد.

هراری با داستان‌سرایی خود ما را اغوا کرده است، اما نگاهی دقیق به سوابقش نشان می‌دهد که او علم را به پای حس‌گرایی قربانی می‌کند، اغلب در رابطه با فکت‌ها و امور واقع خطاهای فاحشی مرتکب می‌شود، و آنچه را که می‌بایست با حدس و گمان بیان کرد بعنوان امور حتمی تصویر می‌نماید. مبنایی که او احکام خود را بر آن بنیاد می‌کند مبهم است، چرا که او بندرت پاورقی یا ارجاعات کافی ارائه می‌کند و بطرز قابل توجهی نسبت به یاد کردن از متفکرینی که ایده‌های دزدی خود را از ایشان گرفته، تنگ‌نظر است. و خطرناک‌تر از همه اینها، او روایت‌های سرمایه‌داران نظارتی را تقویت می‌کند، و به آنها اجازه می‌دهد تا رفتارهای ما را مطابق با منافع تجاری خود دستکاری کنند. برای نجات خود از بحران جاری، و بحرانهایی که در پیشند، باید شبه‌علم عوامفریبانه خطرناک بی‌وال نوح هراری را قویاً رد کنیم.

دارشانا نارایانان

۶ جولای ۲۰۲۲
برگردان: بیژن دادخواه
مأخذ:

<https://www.currentaffairs.org/2022/07/the-dangerous-populist-science-of-yuval-noah-harari>